

سه روز پی در پی

- هفتم ثور ۱۳۵۷

- هشتم ثور ۱۳۷۱

- نهم ثور ۱۳۵۹

سه روز همیشه به یاد ماندنی ، سه روز خونین و سه روزی که ثبت اوراق تاریخ میهن ما گردیده است. به تقریب این سه روز، نگاه کوتاهی می اندازیم به رخداد ها و اتفاقات این سه روز فراموش ناشدنی. هر چند نوشتن و پرداختن به این روز ها مثنوی هفتاد من کاغذ بکار دارد که نه این کمترین را فرصت نوشتن است و نه هموطنان ما را حوصله خواندن آن.

هفتم ثور ۱۳۵۷:

کودتای خونین و منحوس ثور در اثر خیانت یک مشت خائن بوطن و مردم از همان صبحگاه هفتم ثور با ریختن خونهای پاک محمد داوود رئیس جمهور کشور و فامیل و اقارب شان آغاز شد. کودتای هفتم ثور به کمک و رهنمائی مستقیم سفارت روسیه شوروی آغاز شد و چون مقاومت گارد خاص ریاست جمهوری غیر قابل باور بود و به کودتاچیان ضربات مرگباری وارد آورده بود، بناءً قوای هوایی روس وارد میدان شده و در شامگاهان همان روز قصر ریاست جمهوری را به شدت بمباردمان نموده و مقاومت درهم شکسته شد. کودتا با ریختن خون آغاز و در بستری از خون و خیانت و جنایت بارور گردید. کشتن و بستن و زنده بگور کردن مردم از همان روزهای اول کودتای منحوس ثور آغاز شد «... هر رفیق حزبی شیوه مخصوص خود را در کشتن و شکنجه افراد داشت. اسدالله سروری قصاب درجه یک این رژیم که سمت ریاست سازمان اطلاعاتی "اگسا" را بعهده داشت، هر شب به دهها و صدها تن را در زیر شکنجه در زندان صدارت از بین میبرد. سروری در تعاملات اداری خود زمانی که شفاهی یا تحریری دستور رمزی میداد، که مجرم به پاکستان اعزام شود، بمعنی اعدام آن شخص بود.

عبدالله امین برادر حفیظ الله امین که بحیث رئیس زون شمال، ولایات شمال افغانستان را زیر نظر داشت، هزاران تن از زندانیان را توسط طیارات ترانسپورتنی هنگامیکه بر فراز کاسه کوه های سالنگ میرسید، از هوا به پائین پرتاب نموده از بین میبرد. منصور هاشمی وزیر آب و برق به صد ها تن از مردم ولایت بدخشان، تخار و کندز را دست و پا بسته در صندوقها و مقدار سنگ می انداخت و یا بطور انفرادی به پیکر افراد سنگی را می بست و به دریای کوچک و آمو غرق میکرد. صاحبجان صحرایی والی کندز یکی دیگر از جنایتکاران رژیم در مجلس وزیران پیشنهاد نموده بود، که زمانی که یک نفر بحیث مجرم گزارش داده شد، دیگر ضرورتی به محکمه و تحقیق نباید باشد. و با همین طرز دید، به صد ها تن از جوانان مکاتب را در شمال افغانستان قتل عام کرد.

صدیق عالمیار والی بلخ شبانه وقتی قیود شبرگردی وضع میگردد، لباس مخصوص چرمی به تن میکرد و با نوشیدن شراب از خود بیخود شده و همیشه میگفت: «رفیق ها! بیایید که امشو خوده گلگون کنیم.» و با دست خود به کشتن و قصابی مردم می پرداخت. برادرش عارف عالمیار که رئیس ترانسپورت ها در کابل بود، نیز همین روش را در کشتن جوانان و اختطاف دختران و زنان داشت که بعد از تجاوز بر آنان، سر به نیست می شدند.

قادر والی بغلان که در زمان داوود خان خرد ضابط بود و به جرم جنایت به هشت سال زندان محکوم شده بود، بعد از کودتای ثور از زندان رها شده، به بدترین اعمال غیر اخلاقی دست زده و به صدها تن را بیگناه از بین برد. عیدالاحد ولسی والی غزنی ظاهراً لباس سفید پوشیده و دستار بر سر میکرد، به صد ها تن از روحانیون را بجرم اخوانی بودن زنده بگور مینمود. جگرن عبدالرشید لاجورد قومندان لیسه عسکری کابل که اصلاً از قوم اندر غزنی بود، عقده های شخصی خود را زیر عنوان فعالیت های انقلابی جا داده و کسانی را که از سالها با ایشان دشمنی داشت بجرم "ضد انقلاب بودن" خودش بقتل میرسانید.

دگرمن گل آغا والی هرات در قیام مردمی هرات به هزاران تن را در سال ۱۳۵۸/۱۹۷۹ از بین برد. والی های جنایتکار دیگر چون محمد خان آفت در ولایت فراه و بعداً در ولایت لوگر، عزیزالله وگری که بعد (طوفان) تخلص میکرد در ولایت فاریاب، انجنیر ظریف والی کندهار که یکبار چهل و هشت تن از سران قومی ولسوالی دند

را با ساطور در دفتر کارش به قتل رسانیده ، ده«نشین والی شیرغان از جمله جنایتکارانی اند که شرح آن در این مبحث گنجایش ندارد ...» (۱)

شرح جنایات ننگین خلقی ها و پرچمی ها واقعاً مثنوی هفتاد من کاغذ بکار دارد. کشف گورهای دسته جمعی هموطنان ما در مرکز و ولایات نمونه دیگری از وحشت و بربریت پادوان روس در کشور آزاده ماست. تازه ترین گور دسته جمعی در بدخشان که حدود چهارصد نفر از فرزندان آزاده افغانستان را در خود جای داده است ، تف دیگریست به روی وطن فروشان خلقی و پرچمی . درود بر روان پاک عزیزان گمنام ما که در گور های دسته جمعی زنده بگور شده و یا با رگبار ماشیندارهای جانینان قرن به خاک و خون کشیده شده اند و نفرین ابدی باد بر عاملان آن. ایکاش در افغانستان یک حکومت ملی و مردمی وجود میداشت تا اسدالله سروری ها و سید محمد گلابزوی ها و نورالحق علموی ها و جنرال بابا جان ها و نبی عظیمی ها و دستگیر پنجشیری ها و سلطان علی کشتمند ها و عبدالله نائبی ها و امثال شان را بر بالای همین گور های دسته جمعی میبرد و در بیرون آوردن و شناسایی شهدای ما که کشته دستان پلید و خونریز این نمک بحرام های وطن فروش و جنایتکار و دیگر رفقای حزبی شان ، هستند ، می گماشت و بعد به محکمه ملت می سپرد ، نه اینکه عفو عمومی و مصالحه ملی اعلان کرده و خون شهدای ما را پامال هوس های شوم خویش سازد ، "تفو بر تو ای چرخ گردون تفو " .

«...به تاریخ ۲۶ اپریل خبر اخطاریه کودتای ثور بوسیله دو نفر از رهبران نظامی افغان بنام های گلابزوی (نام شفر -MAMAD- مامد) و محمد رفیع بنام شفر (نیروز- NIRUZ) به دفتر نمایندگی (کی جی بی) داده شد . این دو نفر هر دو جاسوسان روس بودند.... (کی جی بی) با نور محمد تره کی از مدت تقریباً سی (۳۰) سال در تماس بوده است. وی بحیث یک جوان سی و چهار ساله و یک ژورنالیست و نویسنده مارکسیست از سال ۱۹۵۱ به خدمت گرفته شد و بحیث یک ایجنت روس به وی بصورت غیر مترقبه نام شفر (نور- NUR) داده شد... ببرک کارمل در سال های ۱۹۵۰ به حیث ایجنت (کی جی بی) جذب گردیده و به خدمت گرفته شد و نام شفر او (مرید- MARID) بود. هردو نفر، تره کی و کارمل از همدیگر در نزد مقامات (کی جی بی) به شدت شکایت میکردند. تره کی ادعا میکرد که رهایی کارمل از زندان در سال ۱۹۵۲ قبل از دیگر زندانیان سیاسی، نشانه خیانت و ارتباط وی با مقامات جاسوسی حکومت است و و کارمل در مقابل تره کی را متهم به رشوت خوری نموده ادعا میکرد که وی دارای چهار موتر ، یک حساب بانکی شخصی با مقدار معتابه پول بوده و در خفاء با امریکایی ها در تماس است» (۲)

هشتم ثور ۱۳۷۱

ننگین روزیست که کودتاچیان هفتم ثوری با شرمساری و سر افکنگی از چنگ مردم مردم فرار کرده و به آغوش برادران اخوانی شان پناه بردند .

هشتم ثور روزیست که کودتا چیان (چپ) با کودتا چیان (راست) به معامله پرداختند و اسمش را گذاشتند حکومت اسلامی و خون بیش از یک میلیون و نیم شهید راه آزادی را پامال هوس های شوم خویش ساختند و بر زخم های بی شمار مردم درد رسیده افغانستان نمک اسلامی پاشیدند. بلی ! با زد و بندهای ذلتبار و خاننازه خلقی ها و پرچمی های بی آرم و اخوانی های از خدا بیخبر، چنان آب سردی بر آتش خشم ملت رنجیده افغان پاشیدند، که مردم هرگز فرصت نیافتند تا نفسی به راحت بکشند و تا دیده گشوند همان خلقی ها و پرچمی های ملحد ، جنایتکار و وطنفروش را در کنار برادران اخوانی شان با عبا و قبا و چین و کلاه و پکول و با ریش و دستار و عمامه، مشاهده کردند.

رهبر ملیشه های "گلم جم" یک شبه به "خالد بن ولید" مبدل شد و بلند پایگان خلقی و پرچمی در هیئت و صورت مشاورین حکومت اسلامی تغییر چهره دادند. رتبه های جنرالی و سترجنرالی به شاخی باد شد و تمام دم و دستگاه حکومت منحلّه نجیب ، چون اتحادیه نویسندگان ، اتحادیه زنان ، اتحادیه هنرمندان و ... همه و همه با ازدیاد یک پسوند "اسلامی" با همان ساختار و تشکیلات و پرسونل در خدمت رژیم "ربانی" قرار گرفتند.

سازمان جهنمی "خاد" با تمام امکانات و خادستان سادیست آن نیز به حکومت اسلامی ملحق گردید و آب از آب تکان نخورد. همه اعضای بلند رتبه و افراد حزبی و سازمانی حزب منحلّه "وطن" از کیسه خلیفه بخشیده شدند و مورد تفقد حکومت اسلامی قرار گرفته و سرمایه های کشور را با فراغت خاطر به خارج از کشور انتقال دادند . و ذره از خروار و کمی از بسیار و قطره از ابحار جنایات کودتا چیان (چپ) و (راست) را از قلم یک خلقی مرور کرده به همه شان نفرین میفرستیم :

« آنهایی که با توطئه های خود شهر کابل را به حمام خون و گورستان تاریخ و مرکز لکه دار ساختن دامان پاک معصومترین خانواده های شهر ما مبدل کردند چگونه به خود حق میدهند که با استفاده از سکوت غمبار دیگران خاک بر چشم تاریخ زنند.

یک صحنه از این وحشتها را بر سبیل مثال ذکر میکنم . اوائل حکومت داری مشترک مسعود - ربانی بود. ملیشای دوستم که نمایندگی از قوت پرچم کارملی میکرد و بریالی ، علمی و دیگران رهبریش میکردند متحد نزدیک حزب وحدت اسلامی و گروه اسماعیلیه نادرى ها بود. جنگی شدید، خونین و سخت بیرحمانه بنام تاجیک و هزاره که جنگ مسعود و مزارى بود در گرفت. نه تنها هزار ها تن در جنگ از هر دو طرف سر باختند بلکه قبرستان های دسته جمعی تراژیکی از جمع کشته شدگان که قتل جمعی شده بودند و شامل اطفال ، زنان و پیرمردان بجا افتاده و زمینگیر می شدند، اطراف شهر را پر ساخت. در این میان دوستم به مشوره رهبران سیاسی خود از مسعود طالب امتیازات بیشتر گردید ، مسعود که از سرنوشت نجیب الله درس گرفته بود به امتیازات بیشتری به جنرالان کارملی همکاری حاضر نشد. برای تهدید مسعود این گروه رخ به حزب اسلامی بردند و در ائتلاف با آن حزب جنگهای تازه در گرفتند. بابا جان پرچمی کارملی معروف و جنرال مومن به این ائتلاف تازه نپیوستند ، روابط دوستم با این دو برهم خورد ، مومن در جنگ مسعود و مزارى در حومه دارالامان در محاصره افتاد و لیک بتدریج قوتهایش را از ساحه کشید و به حیرتان رفت که بعد تر در نتیجه توطئه ای که برایش ساختند سرش را باخت. بر کندک محافظ مکروریان مربوط بابا جان شبانه هجوم بردند و هرچه دار و ندار آن کندک بود به یغما رفت. چند شب بعدتر از این حادثه نخست شماری از پنجشیری های شورای نظار را اسدالله مار خور که با محمود بریالی یکجا میزیست در داخل یک کانتینر پر از مواد سوخت انداخته آتش زدند و بعد آن شبانه بر پوسته های شورای نظار در داخل مکروریانها هجوم آوردند. پوسته های شورای نظار جنگ ناکرده گریختند و لیک نصف خانه های مکروریانی ها به چور و چپاول و در مواردی تجاوز بر شرف و ناموس شان گرفتار آمدند.... و چنان قیامتی برخاست که هیچ کس نمیدانست که بر سر و مال و شرف و ناموس شان چه خواهد آمد . اینها همه فقط بخاطر آن صورت میگردفت، تا فضا را بر مسعود تنگ آورده کسب امتیاز کنند.....» (۳)

اگر خواسته باشیم تمام جنایات و پستی ها و پلشتی های معامله گران هفتم ثوری ها و هشتم ثوری ها را بر شماریم از مثنوی هفتاد من کاغذ هم به یقین بیشتر خواهد شد.

ننگ و نفرین ابدی باد بر کودتا چیان هفتم ثور و نیز هشتم ثور

نهم ثور ۱۳۵۹

روز حماسه ، روز شهامت و روز شهادت دختران و پسران مکاتب کابل. روز "قیام چادر و قلم" در مقابل توپ و تانک. روز، " نه گفتن" در مقابل ظلم و تجاوز. نهم ثور روزی بود، که جاده های کابل از شکوه و هیبت شاگردان مکاتب کابل و از خشم و نفرت شان به مقابل متجاوزین روسی و غلامان بیمقدار خلقی و پرچمی شان به خود میلرزید. جاده های کابل را شور و هلهله فرا گرفته بود. دختران مکاتب بسوی عساکر هموطن خویش که جهت سرکوبی تظاهرات مسالمت آمیز شان فرستاده شده بودند ، با نفرت و خشم نگاه میکردند و عده ای از آنها در حالی که چادر های سفید خویش را بر سر عساکر حکومت کابل می انداختند ، فریاد سر داده بودند که « اگر شما شهامت دفاع از وطن را ندارید ، چادرهای ما را پوشیده و تفنگ های تان را به ما دهید، تا از وطن خود دفاع کنیم...» عساکر و قوماندانان شان در حالی که از خجالت آب می شدند ، سرهای شان را به زیر انداخته و تفنگ های خویش را محکم چسپیده بودند و از هر گونه مقاومت در مقابل خواهران شان خودداری میکردند و چنان بود، که رژیم دست نشانده روس عمال سازمانی و حزبی خویش را مسلح ساخته و جهت سرکوبی آنها به جاده ها فرستاد و هم زمان زرهپوش ها وارد عمل شده و هلی کوپترهای روسی در آسمان کابل ظاهر گردیدند. سازمانهای بی وجدان خلقی و پرچمی در حالی که در عقب درختان سنگر گرفته بودند، بروی خواهران خویش آتش گشودند. فریاد و فغان دخترکان مکاتب کابل در فضا پیچیده بود. جویی از خون جاری گشت و به هر گوشه و بیشه و به هر سرک و جاده ای خون پاک شاگردان بیگناه مکاتب کابل بر زمین ریخت و شاگردان قهرمان مکاتب در حالی که شهداء و زخمی های خویش را از زیر رگبارماشیندار های خلفیها و پرچمیها بیرون میکشیدند ، همچنان مصمم و نترس با شجاعت تمام شعار میدادند که : « روسها از ملک ما بیرون شوید » ، « مرگ بر اسارت ، زنده باد آزادی » و محصلان پوهنتون هم به شاگردان مکاتب پیوستند و کرملین نشینان و نوکران بومی شانرا به لرزه درآوردند. فریاد های آزادی خواهی هر لحظه بلند تر و بلند تر میشد و چنان بود که روس های متجاوز دست به کار شده و هلی کوپتر های روسی در حالی که با ارتفاع کم از فضا مظاهره چیان را زیر نظر داشتند ، بر آنها آتش گشودند و صحرای محشر برپا کردند. صد ها و هزاران شاگرد و محصل در خون خویش غلت زدند و تمام کابل را بوی

باروت فرا گرفته بود. عده بی شماری به شهادت رسیده و تعدا زیادی زخمی شدند و متباقی را سگان بویکش (اگسا) بزور تفنگ به لاری ها سوار کرده روانه زندانها و شکنجه گاه ها نمودند. **ناهید صاعد و وجهیه** از جمله اولین شهدای تظاهرات کابل بودند که چادر های سفید مکتب شان با **خونهای پاک شان سرخ شد و سرخ روی و سرافراز به جاودانگی پیوستند.**

جریان این تظاهرات شکوهمند با خط زرین درج تاریخ پر افتخار ما گردیده و نام های شهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه آزادی در قلب هر افغان وطن پرست و آزادی دوست تا ابد زنده و جاودان است. **در حالی که سر تعظیم به پیشگاه شهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه آزادی فرود می آوریم و به روح های پاک شان درود و دعا هدیه میکنیم، به جنایتکاران وطن فروش خلقی و پرچمی نفرین میفرستیم.**

با استفاده از این فرصت یادآور باید شد که زنان و دختران افغانستان، سهم برارنده در جهاد و مقاومت مردم افغانستان به مقابل متجاوزین روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان داشته و با شهامت تمام و بصورت بسیار شایسته تا آخرین لحظات در پهلوی برادران شان استوار ایستاده بودند.

-
- (۱) : تاریخ و روزنامه نگاری در افغانستان: نوشته دکتور محمد حلیم تنویر (صفحه ۲۳۸) جدی ۱۳۷۸
(۲) : ترجمه آزاد از (کتاب) The World was going our way نوشته (گریستوفر اندریو و واسیلی میتروکین) صفحه (۳۸۷)
(۳) : مثلث بی عیب: نویسنده: شامحمد حصین - صفحه ۵۴۹ - سال طبع ۱۳۸۳ چاپ دوم